

والا تری نشسته‌اند؛ شما که در پیشگاه آن‌ها دست‌بالا مهتر و دست‌پایین کهترید!

خب وقتی سازمان سینمایی حتی نمی‌تواند مجموعه کوچکی مانند «مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی» را مرتب کند، وقتی آن‌جا هیچ خانه تکانی‌ای صورت نپذیرفته و لانه راسپوتین‌ها شده، وقتی هنوز چند نفر آدم مشخص از بیرون «مرکز» که آستانه بازنشتگی دوم را هم رد کرده‌اند، هنوز آن‌جا صندلی ثابت دارند و «مرکز» نپذیرفته که نسل جدیدی با به این عرصه گذاشته و باید سر و شکل آن‌جا با مزاج و خوی نسل جدید همسو شود، طبیعتاً نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که این سازمان بتواند در حیطه گسترده تری ثمریخش باشد. به‌رحال من امیدوارم که در فرصت باقی‌مانده، در سازمان سینمایی یک اهتمام جدی برای بازنگری در خیلی از عملکردها، نگاه‌ها و تفاسیرها صورت بگیرد. بازنگری در خصوص خیلی چیزها.

حرف آخر؟

امیدوارم که مابه حساسیت‌های هنرمندان، حساسیت‌هایی که هنرمندان با آن‌ها متولد شده‌اند، با آن‌ها زندگی کرده و بالنده شده‌اند، و این حساسیت‌ها جزئی از ذات و سرشت هر هنرمندی در هر عرصه‌ای است، با بدبینی و به چشم دشمنی، به‌عنوان براندازی یا نیروی فشار نگاه نکنیم. درک کنیم که این حساسیت‌ها ناشی از دلسوزی آن‌هاست و بدانیم که هنرمند عافیت‌طلب نیست، آن‌ها می‌توانند خیلی راحت یک حاشیه امنی برای خودشان ایجاد کنند، اما روحیه مسئولیت‌پذیر و حساسشان مانع از این می‌شود.

ما هم امیدواریم! از هم صحبتی و گفتگوی دل‌چسبی که داشتیم لذت ببرم؛ ممنون. متشکر از شما.



سینمایی که من در جشنواره فیلم فجر ۱۴۰۲ دیدم و قرار است که فیلم‌هایش را در سال ۱۴۰۳ ببینیم، سینمایی است آمیخته از امید و ناامیدی که البته من جنبه‌های ناامیدکننده‌اش را عمیق‌تر می‌دانم. جنبه‌های امیدوارانه این سینما، جنبه‌های تکنیکی آن، و عرصه‌های فن‌سالارانه است. یعنی ما در سال ۱۴۰۳ با سینمایی مواجهیم که فیلم‌برداری، جلوه‌های ویژه، صداگذاری و تدوین در آن بسیار رشد کرده. در هیچ دوره‌ای از سینمای ایران فیلم‌برداری، تدوین، جلوه‌های ویژه و صداگذاری به این سطح نرسیده بود

یعنی این جریان نه تندرو است، نه معتدل و میانه‌رو. اتفاقاً اگر مسلک و مذهب افراطی، تفریطی، یا میانه‌روی داشتند تکلیف همه با آن‌ها روشن بود. مثل آفتاب پرست هر لحظه به هر رنگی درمی‌آیند. لازم باشد «جیمز لانگلی» را رو می‌کنند و اقتضا کند «شهید العلم» و فیلم «در رکاب حضرت عشق» را. لازم شود «آرلین کلمش» را در ویرتین می‌گذارند که درباره مشکل مارکسیسم و یهودیت و فلسطین و «دوارد سعید» افاضه فضل کند و اگر پیش بیاید «هانا پولاک» و «عابد نباء» را. هم «جایزه شهید آوینی» دارند، هم «ایران جوان»! هم «جایزه استعداد نو» می‌دهند، هم «جایزه سرباز وطن» را به یادبود سردار شهید حاج قاسم سلیمانی. هم بلندند پس از مرگ «ناصر طهماسب» به عنوان بهترین گوینده به جنازه‌اش جایزه نقدی چند ده میلیونی عطا کنند، هم «جایزه استعداد نو» را به یک فیلمساز خلاق! جنششان جور است و با «وسط بازی» همه را به بازی گرفته‌اند. بقا در «مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی» کار سختی نیست؛ کافی است سالی یک بار وزیر و معاون وزیر را در افتتاحیه یا اختتامیه روی صحنه دعوت کنی که چند دقیقه‌ای سخنرانی کنند! کات! یک سال بعد!

اگر هم تولیدات «مرکز» فیلم‌های ارزنده‌ای از آب درنیامدند، خوب پروژه‌های در دست تدوین یا آماده پخش خارج از «مرکز» را می‌شود از مستندسازان خرید و یک «نشان»/لوگوی «مرکز» را ابتدا و انتهایش چسباند! خیلی نباید سخت باشد! قطعاً سخت نیست، چون وقتی وارد «مرکز» شوید خیلی زود درمی‌یابید که آن‌جا به‌صورت «ملوک الطوایفی» اداره می‌شود. «معاون مستند»، «مدیر تولید»، «مدیر امور مجامع و جشنواره‌ها»، «مدیر امور بین‌الملل»، «مدیر روابط عمومی»، «مدیر مستند» و چند مدیر دیگر و از همه جالب‌تر «مدیر عامل»! هر کدام از این‌ها هم حیطه و خطه خودش را دارد! از همه جالب‌تر «مدیر عامل» مرکز است! در وصف سنجایی‌ا. همین بس که وقتی در «جشنواره سینما حقیقت» در مقام «میزبان» از میان «مهمانان» پردیس چارسو جشنواره گذر می‌کنی، چنان با تبحر و تکبر، دست‌ها در جیب، از میان «مهمانان» می‌خرامد و انتظار سلام و احترام دارد، که گویی آنان نه «مهمان» بلکه «ریزه‌خوار» سفره اویندا! جنب مدیرعامل! شما از صدقه‌سر همین جوان‌ها، پیرها، کوچک‌ها و بزرگ‌ها، زمین زیر پایتان سفت مانده! و سر جایان هستیدا! قیلا روی این صندلی آدم‌های خیلی بلندقدتر، با کسوت

در تنش آفرینی میان سینماگران و دولت، برافراشتن دیوار بی‌اعتمادی میان سینماگران و دولت، و تصور این که با روی صحنه آوردن چند سینماگر پیشکسوت، یا ترتیب دادن دیداری میان آن‌ها و وزیر ارشاد یا رییس جمهور می‌تواند شمایی از یک شبان کامروا را در تاریخ ثبت کند. بی‌توجهی به وضعیت زندگانی جامعه سینمایی، ناکامی در سامان دادن به وضعیت اکران، و مهم‌تر از همه سوق دادن جریان فیلمسازی در ایران، از یک سینمای پیشرو و موفق در کرانه‌ها و دورنماهای جهانی، به یک سینمای محلی پرخرج و سنگین و ثقیل دولتی که با چوب زیربغل نهادهایی خارج از سینما سر پا ایستاده، و مسائل متعدد دیگر از جمله دستاوردهای ناامیدکننده سازمان سینمایی در سال‌های اخیر است. حیرت‌آور است گردانندگان این سازمان که خود از اهالی سینما هستند، نمی‌دانند سینمای ایران نیروی نیابتی ندارد و نمی‌شود با رودربایستی انداختن چند هنرمند سالمند و ترتیب دادن دیدار آن‌ها با وزیر و رییس جمهور وانمود کرد «همه چیز آروم است، من چه قدر خوشحالم!».

آیا تصور حاکمه بر سازمان سینمایی این است که این سازمان صرفاً در قبال چندصد نفر کارمند زیرمجموعه‌اش مسئولیت دارد؟ فراموش کرده چرا «معاونت سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» به «سازمان سینمایی» تبدیل شد؟ نمی‌دانند اتفاقاً! نظر اداری این سازمان در قبال تمام امور و افراد سینمای ایران مسئولیت مستقیم دارد؟! وظیفه این سازمان عتاب و عناد و ستیزه با اهل سینماست؟ یا حفظ و حفاظت و مدد آن‌ها؟ حیرت‌آور نیست اداره‌کنندگان این سازمان، با تلویزیون رابطه صمیمانه‌تری دارد تا سینما؟! به تلویزیون بیشتر آمد و شد دارند تا «خانه سینما»؟!.

بی‌مبالایی در قبال جامعه سینمایی تا کجا؟ این آمار و ارقامی که با نیاز و مباحثات، با لاف و تفاخر در افتتاحیه‌ها و اختتامیه‌ها به شرف عرض می‌رسد، کجایش به سینمای ایران رسیده؟ کاوه صباغ‌زاده را از رانندگی اسنپ رهاشیده، یا آن سینماگر دیگر را از سرایداری خانه‌ای اطراف تهران؟ یا آن طلاق توافقی بر اثر عسرت و افلاس مورد رجوع قرار گرفته؟! کجای این سینما بشارتی، مسرتی، طراوتی طلیعه زده که ما از آن بی‌خبریم؟

شاید در بخش‌هایی که از نظر اداری زیرمجموعه این سازمان هستند، اتفاقات بهتری رخ می‌دهد.

اشاره شما دقیق و به‌جا بود. بد نیست نگاهی به قد و بالای پسر بزرگ این سازمان بیاندازیم؛ «مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی»! جایی که هم تولید فیلم مستند را دارد، هم برگزارکننده جشنواره «سینما حقیقت» است که در آن نه نشانی از سینما هست، نه حقیقت! بر این مرکز جریانی سلطه دارد که من اسمش را می‌گذارم «وسط باز».

